

۱۶

شاهکارهای ادبیات فارسی

مختب مرزبان نامه
«باب چهارم»

بکوشش: دکتر اسماعیل حاکی

تحت نظر دکتر پرویز نائل خانلری و دکتر فریح الله صفا



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

www.KetabFarsi.com

بها : ۴۵ ریال
شماره ثبت کتابخانه ملی : ۳۷/۳/۳۰-۵۱۶

منتخب مرزبان نامه
« باب چهارم »

بکوشش: دکتر اسماعیل حاکمی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

منتخب مرزبان نامه «باب چهارم»

به کوشش دکتر اسماعیل حاکی

چاپ دوم: ۱۳۴۷ - چاپ سوم: ۱۳۵۲

چاپ چهارم: ۲۵۳۶

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر - تهران

حق چاپ محفوظ است.

شاهکارهای ادبیات فارسی

ادبیات هزارساله فارسی چنان پهناور و از آثار بدیع و دلایز توانگر است که کمتر کشوری را در جهان از این جهت با کشور کهن سال ما برابر و همسر می توان یافت. با این حال امروز جوانان ایرانی کمتر از این سرچشمه ذوق و هنر سیراب می شوند، زیرا آنچه از این گنجینه گرانبهای دانش و هنر تاکنون طبع و نشر یافته نسبت به آنچه در دست است از ده یکی بیش نیست. و آنچه به چاپ رسیده نیز اغلب کمیاب است یا به بهای گران به دست می آید.

برای آنکه نمونه ای از همه شاهکارهای ادبیات فارسی فراهم گردد چنانکه همه انواع ادبی را هم از نظم و نثر، افسانه و داستان، دانش و عرفان، و تاریخ و سیر دربرگیرد، این مجموعه پدید آمده است.

در مجموعه «شاهکارها» از هر سخنور و نویسنده فارسی زبان که آشنایی با آثارش لازم و سودمند شمرده شود نمونه ای هست و از هر کتاب معروف و مهمی که در این هزارساله تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده فصلی آورده می شود. هر جزوه مستقل است و اگر کسی بخواهد به بعضی از نمونه های نثر و نظم اکتفا کند یا به سلیقه خویش کتابی را از سخنوران برگزیند به خریدن جزوه های دیگر مجبور نیست. دوره کامل این جزوه ها نمونه همه آثار ادبی فارسی را از قدیمترین زمان تا امروز دربر خواهد داشت.

در هر جزوه به اختصار شرح حالی از نویسنده هست چنانکه خواننده را از مراجعه به کتابهای مختلف برای اطلاع از احوال سخنوران بی نیازی کند و سپس از مطالب و شیوه تالیف کتاب نیز ذکری می رود تا آشکار شود که اصل تالیف چگونه بوده و قسمتی که انتخاب شده از کجای کتاب است و با مجموع چه نسبتی دارد. در ذیل هر صفحه لغات دشوار یا دوراز ذهن کتاب ترجمه و تفسیر می شود و مختصات انشائی کتاب با اختصار تمام قید می گردد.

به این طریق گمان می رود مجموعه «شاهکارهای ادبیات فارسی» که شامل ۶۰ جزوه جداگانه است و به ارزشترین بها فروخته می شود برای همه طبقات از دانش آموز دبیرستان تا دانشجو و برای همه جوانان ایرانی که مایلند از آثار گرانبهای ادبیات وسیع کشور خویش اطلاعی به دست بیاورند و نمونه هایی ببینند سودمند باشد. از مؤسسه انتشارات امیرکبیر سپاسگزار باید بود که به نشر این مجموعه همت گماشته و این خدمت فرهنگی را برعهده گرفته است.

دکتر پرویز نائل خانلری - دکتر ذبیح الله صفا

استادان دانشکده ادبیات

از این مجموعه منتشر شده است:

- ۱- یوسف وزلیخا از تفسیر فارسی تربت جام
- ۲- دستم و سهراب از شاهنامه فردوسی
- ۳- بهرام چوبین از ترجمه تاریخ طبری
- ۴- سفرنامه ناصر خسرو
- ۵- دستم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی
- ۶- چهارمقاله نظامی عروضی
- ۷- پیرچنگی از مثنوی معنوی
- ۸- منطق الطیر از شیخ عطار
- ۹- شیخ صنعان شیخ عطار
- ۱۰- حسنک وزیر از تاریخ بیهمتی
- ۱۱- نمونه غزل فارسی از سنائی تا حافظ
- ۱۲- برگزیده اشعار عنصری بلخی
- ۱۳- برگزیده اشعار منوچهری دامغانی
- ۱۴- برگزیده قابوسنامه
- ۱۵- بوستان سعدی (باب چهارم)
- ۱۶- منتخب مرزبان نامه
- ۱۷- حلاج از تذکرة الاولیاء
- ۱۸- برگزیده اشعار مسعود سعد سلمان
- ۱۹- منتخب بهارستان جامی
- ۲۰- یوسف و زلیخا از هفت اورنگ جامی
- ۲۱- منتخب المعجم فی معاییر اشعار المعجم شمس قیس رازی
- ۲۲- داستان داود و سلیمان
- ۲۳- برگزیده قصاید حکیم ناصر خسرو قبادیانی
- ۲۴- برگزیده جوامع الحکایات
- ۲۵- برگزیده سیامت نامه سیر الملوک خواجه نظام الملک
- ۲۶- برگزیده سندباد نامه ظهیری سمرقندی
- ۲۷- برگزیده اسرار التوحید محمد بن منور
- ۲۸- بایزید و جنید از تذکرة الاولیاء
- ۲۹- برگزیده کیمیای سعادت محمد غزالی طوسی
- ۳۰- برگزیده دیس و رامین فخرالدین محمد گرکانی
- ۳۱- برگزیده اشعار وحشی بافقی
- ۳۲- برگزیده خسرو و شیرین

مقدمه

مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت آمیز که مانند کلیده و دمنه از زبان جانوران فراهم آمده است. این کتاب را اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین پیرم ازملوک آل باوند در اواخر قرن چهارم به زبان طبری نوشته بود (مرزبان دیوان شعری نیز به نام نیکی نومه به زبان طبری داشته است). دو قرن بعد از تألیف آن در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، دوبار از لهجه طبری به پارسی مزین و مصنوعی ترجمه شد: نخست به وسیله محمد بن غازی ملطیبوی و دیگر بار به دست سعدالدین وراوینی. محمد بن غازی الملطیبوی (منسوب به شهر ملطیه از بلاد آسیای صغیر) از فضلاء دستگاه سلاجقه روم است که چندی دبیر ابوالفتح رکن الدین سلیمان شاه بن قلیج ارسلان بود و سپس منصب وزارت او یافت. وی ترجمه مرزبان نامه را به تشویق آن پادشاه به اتمام رسانید و آن را روضة العقول نامید (اول محرم ۵۹۸ هجری). روضة العقول یازده باب دارد و حال آنکه ترجمه مرزبان نامه وراوینی بیش از نه باب ندارد. روضة العقول نثری مصنوع و مزین به صنایع مختلف و امثال و اشعار عربی دارد. چند سال بعد از ترجمه محمد بن غازی ملطیبوی، یکی از فاضلان عراق موسوم به سعدالدین وراوینی بدون اینکه از ترجمه ملطیبوی (روضه العقول) اطلاعی داشته باشد يك بار دیگر به ترجمه این کتاب از زبان طبری به فارسی اقدام نمود. سعدالدین از ملازمان خواجه ابوالقاسم رییب الدین هارون بن علی وزیر اتابك ازبک بن محمد بن ایلدگراز اتابكان آذربایجان بود. رییب الدین بعد از استیلاي سلطان جلال الدین خوارزمشاه بر اتابك ازبک از وزارت کناره گرفت. وی ظاهراً تا سنه ۶۲۴ در قید حیات بوده است. وراوینی مرزبان نامه را به نام این وزیر دانش دوست موشح نموده. ترجمه

دراوینی بین سالهای ۶۰۷-۶۲۲ اتفاق افتاده است. مرزبان‌نامه و دراوینی از جمله شاهکارهای ادب فارسی در اثر مصنوع مزین و سرآمد همه آنها تا اوایل قرن هفتم است.

در بسیاری از موارد نیز سخن وی با کمال ایجاز همراه است. وی در ایراد امثال و شواهد و اشعار فارسی و عربی به کلیله و دمنه بهرامشاهی (ترجمه و نگارش ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی) نظر داشته است. خلاصه کلام اینکه مرزبان‌نامه معروف نیز همچون کلیله و دمنه بهرامشاهی یکی از گوهرهای گرانبهای تاج ادبیات فارسی است. با این تفاوت که در مرزبان‌نامه صنایع بدیعی بیشتر به کار رفته است. مرزبان‌نامه نخستین بار به تصحیح و تحشیه شادروان محمد قزوینی در لیدن هلند به طبع رسیده و سپس در تهران تجدید چاپ گردیده است.

جزوه حاضر منتخبی است از این کتاب سودمند که باب چهارم آن را شامل است.

برای اطلاع بیشتر از سبک این کتاب مراجعه شود به:

سبک شناسی بهار (مجلد سوم) ، مقدمه مرزبان‌نامه (چاپ شادروان قزوینی) ، تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا (جلد دوم) ، مقالات آقایان سید محمد فرزاد و دکتر مهدوی دامغانی (اشعار عربی) مندرج در مجله یغما.

چون جزوه حاضر گنجایش توضیحات مفصل را نداشت نگارنده طریق ایجاز در پیش گرفت. باشد که از برای دانشجویان و دانش‌آموزان عزیز مفید واقع شود.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
درخاتمه بر خود لازم می‌داند که از الطاف بی‌پایان جناب آقای دکتر
خانلری استاد محترم دانشگاه تهران که با چاپ این جزوه موافقت فرمودند
سپاسگزاری نماید.

بهمن‌ماه ۱۳۴۶

اسماعیل حاکمی والا

علامت‌های اختصاری که به جهت توضیح مطالب در حواشی کتاب به کار رفته است:

اسم	(ا)
اسم فاعل	(افا)
اسم مفعول	(امف)
اسم مرکب	(امر)
جمع	(ج)
صفت	(س)
عربی	(ع)
عربی-فارسی	(ع.ف)
فارسی-عربی	(ف.ع)
مرکب	(مر)
مصدر	(مص)
رجوع شود	←
اسم مصدر	(امص)

برای شرح لغات و توضیح برخی مطالب از مآخذ زیر استفاده شده است:

۱- فرهنگ فارسی تألیف جناب آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه

(چهارمجلد)

۲- برهان قاطع به تصحیح جناب آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه

(پنج مجلد)

۳- آندراج به کوشش آقای دکتر دبیرسیاقی

۴- غیث اللغات به کوشش آقای دکتر دبیر سیاقی

۵- لغت نامه دهخدا (مجلدات مختلف)

۶- المنجد

۷- لسان العرب

۸- تاج العروس

۹- کشف الاسرار میبیدی به تصحیح آقای علی اصغر حکمت (ده مجلد)

۱۰- التفهیم ابوریحان بیرونی به تصحیح استاد محترم جناب آقای همایی

۱۱- حواشی کللیه و دمنه (جاب استاد ارجمند جناب آقای مینوی)

۱۲- حواشی گلستان و بوستان مرحوم قریب (استاد فقید دانشگاه)

۱۳- افادات جناب آقای همایی و جناب آقای دکتر معین

باب چهارم

در دیو گاوپای و دانای دینی

ملک‌زاده گفت در عهد مقدم و دهور^۱ متقدم^۲ دیوان-که اکنون روی در پرده^۳ تواری^۴ کشیده‌اند و از دیده‌های ظاهر بین محجوب گشته - آشکارا می‌گردیدند و با آدمیان از راه مخالفت و آمیزش درمی پیوستند و به اغوا^۵ و اضلال خلق را از راه حق و نجات می‌گردانیدند و با باطل^۶ خیالات در چشم آدمیان آراسته می نمودند تا آنکه که به زمین بابل مردی دین‌دار با دید آمد^۷ بر سر کوهی مسکن ساخت و صومعه‌ای^۸ ترتیب کرد و آن جایگه سجاده عبادت بگسترده و به جاده عصمت خلق را دعوت می کرد تا به اندک روزگاری بساط دعوت او روی به بسطت نهاد و بسیار کس اتباع^۹ دانش او کردند و اتباع

۱- (ع . ج دهر) ، روزگار

۲- (ع ص) : قدیم و پیشین

۳- (ع . ص) ، پوشیده شدن ، (امس) ، پوشیدگی

۴- (ع . بالکسر) : گمراه کردن (آندراج)

۵- (بالفتح و کسر طاء ج باطل) بمعنی ناچیز و ضد حق باشد (آندراج)

۶- پدید آمد

۷- عبادتخانه ترسایان و مجازاً عبادتگاه مسلمانان را نیز گویند (غیاث)

۸- (ع . ص) پس روی کردن و در پی رفتن (معین)

بی شمار برخاستند و تمسک به قواعده تنسک^۱ اوساختند و از بدعت کفر به شرعت^۲ ایمان آمدند و بر قبلة خدای پرستی اقبال کردند و از دیوان و افعال ایشان اعراض نمودند و ذکر او در اقالیم عالم انتشار گرفت و نزدیک آمد که سر حدیث (سَبَلُّغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَأْرُوِي لِي مِنْهَا)^۳ در حق او آشکارا شدی. دیوان سراسیمه^۴ و آشفته از غبن^۵ آن حالت پیش مهتر خود دیوگاو پای آمدند که از مرده^۶ عفاریت^۷ و فجره^۸ طواغی^۹ و طواغیت^{۱۰} ایشان بود؛ دیوی که به وقت افسون چون ابلیس از لاجول بگریختی و چون مغناطیس^{۱۱} در آهن آویختی، مقتدای لشکر شیاطین و پیشوای جنود ملاعین^{۱۲} بود؛ قافلده سالار کاروان ضلال و سر نفر^{۱۳} رهنان وهم و خیال، نقب در خزینه عصمت آدم زدی، مهر خاتم سلیمان بشکستی، طلسم سحره^{۱۴} فرعون^{۱۵} بیستی. دیوان همه پیش او به يك زبان

۱- (ع. مص) : خدا پرستی و پرستیدن (آندراج)

۲- (ع. بکسراول) : شریعت ، آیین (معین)

۳- زود باشد که پادشاهی امت من به تمامی آن جایها برسد که از برای من در نور دیده شد (از حواشی آقای مینوی بر کلیله و دمنه)

۴- (ص. مر) : شوریده سرو مضطرب (ناظم الاطبا)

۵- غبن (مص. ع) : زبان یافتن در خرید و فروش ، زبان و ضرر (معین)

۶- (ع. جمع مارد) : سرکش و در گذرنده

۷- (ع. جمع عفریت) : دیوان ، اهریمنان (معین)

۸- (ص. ع. ح. فاجر) : بدکاران

۹- (ع. ص. ح. طاغیة) : سرکشان (معین)

۱۰- (ع. جمع طاغوت) : سرکش ، ونیز بمعنی بت

۱۱- تنگ آهن ربا (از یونانی Maghnétes) حاشیه برهان. معین)

۱۲- (ع. ح. ملعون) : دور شده از رحمت خدا و راننده (ناظم الاطبا)

۱۳- (ا. مر. ع. ف) : سر دسته ، سر گروه (معین)

۱۴- (ع. ح. ساحر) : جادوگران

۱۵- پادشاه مصر معاصر موسی که پسر زامس سیزدهم بود . از یونانی

فریاد استغاثت بر آوردند که این مرد دینی برین سنگ نشست و سنگ در آبکینه کار ما انداخت و شکوہ ما ازل خلاق برگرفت اگر امروز سد این ثلث^۱ و کشف این کربت^۲ نکنیم فردا که او پنج نوبت^۳ ارکان شریعت بزند و چتر دولت او سایه بر اطراف عالم گسترد و آفتاب سلطنتش سر از ذروه^۴ این کوه بر آرد مارا از انقیاد و تبع مراد او چاره نباشد ،

با بخت گرفتم که بسی بستیم از سایه آفتاب چون بگریزم؟

دیو گاوهای چون این فصل بشنید در وی تأثیری عجب کرد آتش شیطنت او لہبات^۵ غضب بر آورد اما عنان عجلت از دست نداد. گفت از شما زمان می خواهم که چنین کارها اگر چه توانی^۶ بر نتابد اما بی تأتی هم نشاید کرد و اگر چند تأخیر احتمال نکند^۷ بی تقدیم اندیشه زرف در آن خوض^۸ نتوان کرد. پس سدیو را که هر سه دستوران ملک و دستیاران روز محنت او بودند حاضر کرد و آغاز مشاورت از دستور مہترین نمود و گفت رای تو درین حادثه که پیش آمد چه اقتضا می کند؟ گفت: بر رای خردمندان کار آزموده پوشیده نیست که دو چیز بربک حال پاینده نماند: یکی دولت در طالع دوم جان در تن که هر دورا غایبی معلوم و آمدی^۹ معین

۱- (ا.ع) : سوراخ ، رخنه (معین)

۲- بالضم ، اندوه (غیاث)

۳- (ف.ع) ، اظهار جاه و سلطنت کردن (پنج نوبت زدن)

۴- بالکسر وبالضم ، بلندی کوه (غیاث)

۵- (ع.جمع لہب) ، شعله و زبانہای آتش

۶- بالفتح ، سستی کردن و تقصیر کردن (غیاث)

۷- (ع.ف.مض) ، تحمل کردن ، ممکن بودن

۸- (ع.مض) ، فرورفتن در فکر و خوض کردن ، زرف اندیشیدن (معین)

۹- (ا.ع) ، نہایت ، اجل (معین)

است و چنانکه بروفق مذهب تناسخ^۱ روح از قالبی که محلل او باشد به قالبی دیگر حلول کند^۲ دولت [نیز از طالعی] که ملایم او باشد به طالعی دیگر انتقال پذیرد. و مردم در ایام دولت از نکبات^۳ متأثر نگردد و قواعد کار او از صدمات احداث^۴ خلل نگیرد مثلا چون کوهی که عراده^۵ رعد و نفاطه^۶ برق و منجنیق^۷ صواعق و سنگ باران تگرگ و تیرپران بارانش رخنه نکند و چون روزگار دولت به سر آمد درختی را مانند که مایه نداوت^۸ و طراوت از او برود و نبول^۹ و فتور بدو راه یابد به نرم تر بادی شاخ او بشکند و بدکمتر دستی که خواهد از بیخش بر آرد و بی موجبی از پای در آید و گردش روزگار غمدار و قاعده گردون دوار همیشه چنین بودست.

فَیَوْمٌ عَلَیْنَا وَ یَوْمٌ لَنَا وَ یَوْمٌ نُسَاءُ وَ یَوْمٌ نَسْرٌ^{۱۰}

- ۱- (ع.مس)؛ انتقال روح بعد از موت از بدن به بدن انسانی دیگر (معین)
- ۲- (ع.مس)؛ وارد شدن شیء در شیء دیگر و حلول کردن؛ وارد شدن روح کسی به قالب بدن دیگری (معین)
- ۳- (ع.جمع نکبه)؛ رنج و سختی
- ۴- (ع.ج.حدث به فتح اول و دوم)؛ هر چیز تازه و نو بود؛ آمده یا پیش آمده (معین)

- ۵- (ع)؛ آلتی جنگی کوچکتر از منجنیق که در جنگهای قدیم برای پرتاب سنگ به کار می بردند (معین)
- ۶- ظرفی مسی که در آن نفت ریزند و پس از اشتعال آن را پرتاب کنند (معین)

- ۷- (ع)؛ از یونانی Maghghanikon و آن فلاخن مانندی است بزرگ که بر سر چوبی تعبیه کنند و سنگ و خاک و آتش در آن کرده به طرف دشمن اندازند (برهان)

- ۸- (ع) نری و نمناکی (ناظم الاطبا)
- ۹- (ع)؛ پژمرده شدن، پژمردگی (معین)
- ۱۰- پس روزی به زیان ما و روزی به نفع ما است، و روزی غمگین و روزی شادمان می شویم.

امروز که ایام در پیمان ولای^۱ اوست و قضا آنجا که رضای او هر تیر
تدبیری که ما اندازیم بر نشانه کار نیاید و هر اندیشه که در دفع کار او کنیم
خام نماید پس ما را علت به طبیعت بازمی باید گذاشتن و آن زمان را مترقب^۲
و مترصد^۳ بودن که آفتاب دولت او به زوال رسد و خداوند طالع از بیت
السَّعَادَةِ^۴ تحویل کند^۵ و بخت، سایه بر کار ما افکند (و تَلَّكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا
بَيْنَ النَّاسِ)^۶ تا اگر به مقاومت او قیام نماییم ظفر یابیم و پیروز آییم و نصرت
مارا باشد و نکوساری^۷ و نکبت او را، گاو پای دستور دوم را اشارت کرده که
رای تو درین باب بر چه جملت است؟ جواب داد که آنچه دستور گفت
پسندیده حق و ستوده عقلست لیکن به هیچ وجه دست از سگالش بازداشتن
و بند تعطیل و تسویف^۸ بردست و پای قدرت و ارادت نهادن صواب نیست
زیرا که چون بخت او قوی حال شد و تو نیز از قصد او تقاعد^۹ نمایی مدد
قوت او کرده باشی و در ضعف خویش افزوده و مرد دانا هر چند که دولت را
مساعد دشمن بیند از کوشش در مقاومت به قدر وسع خویش کم نکند و آن

۱- (ع)؛ ملك و پادشاهی، قدرت (ناظم الاطبا)، دوستداری

۲- (ع.ص)؛ کسی که انتظار می کشد و امید دارد، منتظر و امیدوار (ناظم

الاطبا)

۳- (ع ص) پاس دارنده و انتظار کشنده، منتظر و چشم براه (ناظم الاطبا)

۴- خانه خوشبختی (اصطلاح نجومی). رجوع شود به الفهمیم بیرونی و

سایر کتابهای نجومی

۵- (ع.ف.مص.مر)؛ کوچ کردن، جابه جا شدن (معین)

۶- و این روزگار آنست که می گردانیم آن را میان مردمان بر نوبت

(قرآن کریم)

۷- (امص)؛ نکوساری، سرافکندگی از خجالت و شرمساری (ناظم الاطبا)

۸- (ع.مص.باب تفعیل)؛ تأخیر کردن (معین)

۹- (ع.مص.باب تفاعل)؛ باز ایستادن از کاری (معین)

قدر که از قدرت خویش باقی بیند در حفظ و ابقاء آن کوشد چون طبیعی
مثلاً که از استرداد صحت بیمار عاجز آید بقایای قوای غریزی را به حسن
مداوات و حیل حکمت بر جای بدارد که اگر نه چنین کند هلاک لازم آید.
پس چندانکه در امکان گنجد هدم مبنایی کار او مارا پیش باید گرفت و اگر
چه او مقارود^۱ تقلید بر سر قومی کشیدست و مقالید^۲ حکم ایشان در آستین
گرفته و (كُلُّ مُجْرٍ فِي الْخَلَاءِ يَسْرُ)^۳ مارا به میدان محاربت بیرون باید شدن
واز مرگ نترسیدن که جواب خصم به زبان تیغ توان دادن نه بدسپهر سلامت
جویی که در روی حمیت کشی،

فَحَبُّ الْجَبَانِ النَّفْسَ أَوْرَدَهُ التَّقَىٰ وَ حَبُّ الشُّجَاعِ الْعِزَّ أَوْرَدَهُ الْحَرْبَ^۴

گاوپای رو به دستور سیوم آورد که مقنضای رای تو در امضاء اندیشه
های ایشان چیست جواب داد که آنچه ایشان انداختند در خاطر تو جای
گرفت که آفرینش همه آفریدگان چنانست که هر آنچه بشنود و طبیعت او
را موافق و ملایم آید زود به قبول آن مسترس^۵ شود سیمما^۶ که سخن نظمی
نیکو و عبارتی مہذب و لفظی مستعذب^۷ دارد سبک آن سخن در قالب آرزوی
او نشیند و گفته اند چنانکه به آهن پولاد آهن های دیگر شکافند بد الفاظ

۱- (ع. ج. مقود بکسر اول)، آنچه بدان کشند از رسن و لکام و مهار و جز
آن (آندراج، ناظم الاطبا)

۲- (ع. ج. مقالید و مقلید بکسر اول)، کلید (آندراج)

۳- هر اسب نازنده ای در تنهایی شادمان می شود (ضرب المثل) است نظیر
هر که تنها به فاضی شود راضی باز آید (امثال و حکم)

۴- (نرسو را دوست داشتن جانش به برهیز از جنگ و دلیر را دوست
داشتن عزت به جنگ و ادار می کند)

۵- (ع. ص.) ملایم و متواضع، موی فروخته (ناظم الاطبا)

۶- (ع.) خصوصاً، علی الخصوص

۷- (ع.) شیرین و پاک

عذب شیرین سلب و سلخ^۲ عادت مردم کنند چون شعر دلاویز و نکته‌های لطف آمیز که بسیار بخیلان را سخی و بد دلان را دلیر و لثیمان را کریم و ملولان را ذلول و سفیهان را نبیه^۳ گرداند. اما رای من آنست که اگر خود میسر شود خون ریختن این مرد دینی صلاح نباشد و وخامت آن زود به ما لاحق گردد و این انداخت از حزم و پیش بینی دورست چه اگر او را بی سببی واضح و الزامی فاضح^۴ و علنی ظاهر و حجتی باهر^۵ از میان بردارند متدیستی دیگر به جای او بنشینند و دیگری قایم مقام او گردانند و این فتنه تا قیام- الساعه^۶ قایم^۷ بماند و کار از مقام تدارک بیرون رود چه عاهه خلق ضعفا را به طبع دوست دارند و اقویا را دشمن اما تدبیر صالح و اندیشه منجیح^۸ آنست که به وسوسه شیطانی و هندسه^۹ سحر دانی اساس دنیا دوستی در سینه او افکنی و او را به نقش زخارف^{۱۰} درین سرای غرور مشغول و مشغوف گردانی و دیوار رنگین نگارخانه شهوات و لذات را در چشم او جلوه دهدی و قطرات انگبین حرص از سر شاخسار امل چنان در کام او چکانی که ازدهای اجل

۱- (ع.ص)، خوش و نغز، خوشگوار (معین) (بروزن صعب)

۲- (ع.ص)، از بین بردن

۳- دانسه، شریف (المتجد)

۴- (ع.اف)، روشن و آشکار (معین)

۵- (ع.ص)، روشن و ظاهر

۶- برپاشدن قیامت

۷- (ع.اف)، برپا، پاینده و دایم (معین)

۸- (ع.ص)، فیروزمند (ناظم الاطباء)، درست

۹- بفتح اول و ثالث معرب اندازه: اندازه و شکل (برهان. معین)، علم

اندازه گیری

۱۰- (ع.ج زخرف بضم)، زیور و زینت ظاهری (معین)

را زیر پای خویش گشاده کام نبیند و (زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)^۱ بر ناصیه حال او نویسی تا کافه خلايق او را از کفاف ورزی و عفاف جوئی بدنیا مشغول بینند چون تو به اظهار معایب و افشاء مثال^۲ او زبان بکشایی ترا تصدیق کنند و ازو برگردند و بازار دعوتش کنند شود، گاو پای را این فصل از غرض دورتر نمود و بدصواب نزدیکتر. پس گفت :

نیکو رای زدی و راست راهی نمودی،

إِذَا نَحْنُ آدَجْنَا وَ أَنْتَ آمَامَنَا كَفَى لِمَطَايَانَا بُقْيَاكَ هَادِيَا^۳

اکنون رای من آنست که در جمعی عام بنشینم و با او در اسرار علوم و حقایق اشیا سخن رانم تا او در سؤال و جواب من فروماند و عورت جهل او بر خلق کشف کنم آنکه خون او بریزم که اگر کشتن او بر تمهید این مقدمات که تو می گوئی موقوف دارم جز تضييع روزگار نتیجه ای ندهد و روی به دستور مهتر آورد که خاطر تو در اعمال^۴ این اندیشه چه می بیند گفت: چون کاری بین طرفی النقیض^۵ افتد حکم در آن قضیه بر یک جانب کردن و از يك سواندیشیدن اختیار عقل نیست (عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ)^۶ بسا خطاها که وهم به صورت

۱- بر آراست ایشان را دیو آنچه می کردند (قرآن کریم. سوره الانعام، ۶ آیه ۴۴)

۲- (ع. بالفتح و کسر لام. ج مثلبه)، عیبا و زبونیها

۳- هنگامی که ما در شب حرکت کنیم و تو پیشاپیش ما باشی دیدار تو از برای شتران ما راهنما را بسته است.

۴- (ع. مص باب افعال): کار بستن، به کار بردن (معین)

۵- میان دو طرف نقیض (مخالف)

۶- مگر که دشوار آید شما را چیزی و آن بهتر بود شما را و مگر دوست دارید چیزی و آن بدتر بود شما را (قرآن کریم. سوره ۲، بقره آیه ۲۱۶)

صواب در نظر آورد و بسا دروغها که خیال در لباس راستی فراماید چنانکه پسر احوال^۱ میزبان را افتاد. گاوپای پرسید که چگونه بود آن داستان؟

داستان پسر احوال میزبان

دستور گفت شنیدم که وقتی مردی بود جوانمرد پیشه، مهمان پذیر، عنان گیر، کیسه پرداز، غریب نواز، همه اوصاف حمیده ذات او را لازم بود مگر احسان که متعددی داشتی و همه خصلتی شریف در طبع او خاص بود الا انعام که عام فرمودی. خرج او از کیسه کسب او بودی نه از دخل مال مظلومان چنانکه اهل روزگار راست چه دودی از مطبخشان آنکه بر آید که آتش در خرمن صد مسلمان زنند و نانی بر خوانچه خویش آنکه نهند که آب در بنیاد خانه صد بی گناه بندند. مثنی نمک به دریکشان آنکه رسد که خرواری بر جراحت درویشان افشانند، دو چوب هیمة^۲ به آتشدا نشان وقتی در آید که دو بست چوب دستی بر پهلوی عاجزان مالند کرام^۳ عالم رسم افاضت کرم خاصه در ضیافت ازو آه و خندی، آن گره که سفلیگان وقت تزول مهمان در ابروی آرند او در نقش کاسه و نگار خوانچه مطبخ داشتی و آن سرکه که بخیلان به هنگام ملاقات واردان در پیشانی آرند او را در ابای^۴ سکهبا^۵ بودی،

۱- (ع.ص)، کتر چشم ، دو بین (معین)

۲- هیزم و چوب سوختنی

۳- بکسر اول ، جمع کریم . (ع.ص)، بزرگان ، بخشندگان

۴- به فتح و کسر اول ، آتش (برهان)

۵- آشی که از سرکه و گوشت و بلغور و مبروه خشک بزند، سگ (سرکه) +

با (آش) (معین)

و يَكَادُ عِنْدَ الْجَدْبِ يَجْعَلُ نَفْسَهُ حُبَّ الْقَرِي حَقَبًا عَلَى النَّيْرَانِ

وقتی دوستی عزیز در خانه او نزول کرد به انواع اکرام و بزرگداشت قدم پیش بازرفت و آنچه مقتضای حال بود از تعهد و دلجویی تقدیم نمود. چون از تناول طعام بپرداختند میزبان بر سبیل اعتذار از تعذر^۲ شراب حکایت کرد و گفت شك نیست که آینه زنگار خورده عیش را صیقلی چون شراب نیست و طبع مستوحش^۳ را میان حریفان وقت که بقای صحبت ایشان را همه جای به شیشه شراب شاید خواند و وفای عهد ایشان را به سفینه مجلس از مکاره زمانه مونسى ازو به نشین تر نه ،

أَدْرَهَا - وَقِيَتِ الدَّائِرَاتِ - فَانْهَى رَحَى طَالِمَادَارَتْ عَلَى آلِهِمْ وَالْحَزْنَ
وَلَسْتُ أَحِبُّ الْكُرَّ إِلَّا لِأَنَّهُ يُخَدِّرُنِي كَيْلًا أَحْسَ أَدَى الْمِحْنَةِ

و با این همه از آنچه درین شبها بادوستان صرف کرده ایم يك شیشه صرف^۴ باقی است اگر رغبتی هست تا ساعتی به مناولت^۵ آن تزجیه^۶ روزگار کنیم. مهمان گفت (و الجود بالوجود غایة الجود)^۷ حکم تراست میزبان پسر

- ۱- نزدیک است که در هنگام تنگسالی نفس خود را به سبب مهمان دوستی همچون هوزم بر آتش نهد.
- ۲- (ع.ص) باب تغفل، دشوار یاب شدن، دشواریابی (معین)
- ۳- (ع.ص)، رمنده ، وحشت زده ، آزرده
- ۴- به گردش در آور جام شراب را که از رنجها درمان باشی زیرا آن همچون آسیابی است که از دبر باز بر غم و اندوه می چرخد.
- ۵- و من مستی را دوست ندارم مگر اینکه آن مرا مست و بی حس می کند که رنج سختیها را احساس نکنم .
- ۶- (ع.ص)، خالص، بی آمیغ (معین) بکسر اول
- ۷- عطا کردن و بخشیدن (ناظم الاطبا ، المنجد)
- ۸- گذراندن (معین)
- ۹- و بخشش بدانچه موجود است نهایت جوانمردی و بخشش است .

را فرمود که برو و فلان شیشه که فلان جای نهادست بیار. پسر بیچاره به حول^۱ چشم و خبل^۲ عقل مبتلی بود برفت چون چشمش بر شیشه آمد عکس آن در آینه کز نمای بصرش دو حجم نمود به نزدیک پدر آمد که شیشه دو است کدام یک آرم؟ پدر دانست که حال چیست اما از شرم روی مهمان عرقش بریشانی آمد تا مگر او را در خیال آید که به دیگر یک ضنّت^۳ کردست و بهرکت^۴ رای و نزول همت او را منسوب دارد هیچ چاره نداشت جز آنکه پسر را گفت از دو گانه یکی بشکن و دیگر بیار. پسر به حکم اشارت پدر سنگی بر شیشه زد بشکست چون دیگری نیافت خایب^۵ و خاسر^۶ باز آمد و حکایت حال بازگفت. مهمان را معلوم شد که آن خلل در بصر پسر بود نه در نظر پدر، این فسانه از بهر آن گفتم تا بدانی که حاسه^۷ بصر با آنکه در ادراک اعیان اشیا سلیم تر حواس است از مواقع غلط ایمن نیست حاسه بصیرت که از حواس باطن در پس حجابهای اوهام و خیالات می نگرند از موارد صواب و خطا چگونه خالی تواند بود؟ می باید که به صرف اندیشه زرف درین کار نگاه کنی و بی تأمل و تثبت^۷ قدم در راه این عزیمت ننهی که آفریدگار - جل و علا - با آنکه از جمله جواهر حیوانات جوهر آمدهی را مطهر تر آفریدست و بهره دانایی و تیزبینی و هوشمندی ایشان را بیشتر داده و به هر یک ستاره ای از ستارگان

۱ - بفتح تون ، دو بینی (ع)

۲ - تباهی عقل (ع . بفتح تین)

۳ - بخل و بخیلی

۴ - کمی و سستی (المنجد)

۵ - (ع.ص) ، نا امید (معین)

۶ - (ع.ص) ، زیبانکار (معین)

۷ - (ع. ص باب تفاعل) ، بسا برجا بودن ، درنگ کردن (معین)

علوی و سفلی نگهبان احوال کرده تا همچنانکه دایگان طفل را پرورند او را در حضانة^۱ تربیت می‌دارد و می‌پرورد و هر یک را فرشته‌ای از عالم قدس ملکوت آموزگار گردانیده و لوح تفهیم و تعلیم در پیش نهاده چنانکه در صفت بهترین موجودات می‌آید: (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى)^۲ ولیکن چون از بی هوی قدمی فرانهند آسیر ما دیوان شوند و مسخر و مقهور ما گردند. پس ما که سرشت گوهر از دود تیره^۳ مظلوم^۴ و جهل مرکب داریم اگر زمام دل به دست هوی دهیم و دست از تفکر و تأنی^۵ باز داریم چه حال باشد و با آدمی که این همه عُدت و آلت دارد و به چندین خصال متصف^۶ است چگونه بر آیم؟ (أَخْوَالُ الظُّلَمَاءِ اَعْمَى بِاللَّيْلِ)^۷ می‌ترسم که ازین مهمتری و برتری جستن شمارا بتری افتند...

داستان موش و مار

گاوبای گفت شنیدم که وقتی موشی در خانه توانگری خانه گرفت و از آنجا دری در انبار برد و راهی به باغ کرد و مدتها به فراغ دل و نشاط طبع در آنجا زندگانی می‌کرد و بی‌غوایل^۷ زحمت متعرضان به سر می‌برد هر کو به سلامت است و نانی دارد و ز بهر نشستن آشیانسی دارد

۱- (ع. بکسر اول. مص)؛ در زیر بال گرفتن، پروراندن، پرستاری (معین)
 ۲- در آموخت او را (محمدرضا) آن سخت‌قوای نیرومند (جبرائیل) پس راست ایستاد (قرآن)

۳- (ع. ص)؛ تیره و تار

۴- بفتح اول و ثانی و تشدید نون مکسور؛ درنگ کردن (غیاث)

۵- (ع. ص)؛ ستوده و وصف شده (ناظم‌الاطبا)

۶- آنکه در تاریکی است شبکور است (ضرب‌المثل)

۷- (ع. ج. غائله)؛ سختی‌ها، بلاها (معین)